

دوفصلنامه علمی تخصصی سیره پژوهی اهل بیت علیهم السلام
سال سوم، شماره پنجم، پاییز و زمستان ۹۶، صفحات ۲۷-۴۶

مصدریت امام علی علیه السلام در علوم اسلامی متقدم در سده اول هجری

سید عبد الحمید ابطحی *

چکیده

وجود تعالیم اختصاصی و منحصر به فرد حضرت علی علیه السلام توسط پیامبر صلی الله علیه و آله امری بود که از دید کسی مخفی نمانده بود و از آن روشن تر این بود که حضرت علی علیه السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله از هرگونه موقعیت اجتماعی بیرون نگه داشته شد. در این مقاله به این پرسش پاسخ می دهیم که با چنین وضعیتی نقش فرهنگی حضرت علی علیه السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله چه شد؟ یکی از پاسخ ها این است که در شکل گیری علوم اسلامی بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله، حضرت علی علیه السلام نقش مصدریت پیدا کرد و در دانش هایی نظیر قرائت، تفسیر، فقه و قضاء بر صدر نشست. لافهم چنین بر تمام محدودیت ها به تدریج جامعه نسبت به علم خاص ایشان، سرتعظیم فروآورد که، نشانه های این امر را در این مقاله ارائه می دهیم. رویکرد ما در تدوین، تاریخی است نه کلامی.

واژگان کلیدی: فقه و قضاء؛ قرائت؛ ناسخ و منسوخ؛ تفسیر؛ علوم اسلامی؛ شاگردان حضرت علی علیه السلام.

دانشمند شهیر، مرحوم علامه سید حسن صدر (کاظمین ۱۲۷۲ - ۱۳۵۴ ق) در اقدامی بی نظیر کتابی در نقش تأسیسی شیعیان در علوم اسلامی^۱ نگاشت که محتوای آن بیانگر تقدم و پیشتازی شیعه در علوم و فنون تمدن اسلامی است. انگیزه آن بزرگوار از چنین تحقیق ارزشمندی، این بود که در آن ایام جرجی زیدان^۲ در کتاب تاریخ آداب اللغة العربیة نقش شیعه را در شکل‌گیری تمدن اسلامی کم‌رنگ و کم‌اهمیت دانسته بود و ایشان و برخی دیگر در صدد پاسخ به این شبهه برآمدند^۳. مقاله حاضر متواضعانه و به‌عنوان حاشیه‌ای کارهای سترگ عالمان شیعه در صدد بوده است که ناظر به علوم متقدم اسلامی که در سده اول شکل گرفته است به‌صورت خالص، نقش علی علیه السلام را در این زمینه و در آن دوران دنبال کند. به بیان دیگر، تأکید در این نوشته بر شیعه بودن شخصیت‌ها نیست، بلکه مهم این است که کسانی که در علوم متقدم اسلامی سرآمد و سرمنشأ بودند از سرچشمه‌های علوم حضرت علی علیه السلام، لبریز شده بودند.



۱. تعیین مراد از مصدریت علوم

در مورد مصدریت امام علی علیه السلام، در علوم برخی از محققان، مطالب ارزشمندی را جمع آوری نموده‌اند^۴ و برخی نیز به شعب و شاخه‌های علمی امام علی علیه السلام توجه کرده‌اند (شوشتری: ۱۴۰۹، ۶۳۵/۷). در دهه‌های اول حیات اسلام، عمده علوم شامل فقه، تفسیر، قرائت و حدیث می‌شد. برای فهم مراد از مصدریت حضرت علی علیه السلام در علوم، به بیان مرحوم مظفر در دلائل الصدق، توجه می‌کنیم که به اشکال فضل بن روزبهان پاسخ داده است. وی اشکال کرده است، اگر فقهای اربعه، از امام صادق علیه السلام اخذ علم کرده‌اند، پس باید شیعیان که تمام علوم استاد را حق می‌دانند نسبت به فقه شاگردان نیز رویکرد تأییدی داشته باشند. در حالی که معنای رجوع به امام صادق علیه السلام این نیست که فتوای آنان با حضرت اتفاق داشته باشد، بلکه بدین معنی است که ایشان اساس تحصیل و منشأ قوت آنان است، هر چند که در امور خطیر و احکام فراوانی که براساس استحسان و قیاس، صادر نموده‌اند، با آن حضرت اختلاف دارند. وجود اختلاف میان شاگرد و استاد از بدیهی‌ترین امور در نظام علم است و این امر به حق و باطل نظرات استاد و شاگرد متکی نیست؛ مثل این که خود فقهای اربعه که نسبت استادی و شاگردی با هم داشته‌اند در موارد متعددی با هم اختلاف داشته‌اند (مظفر نجفی: ۱۴۲۲، ۳۳۵/۶). به این ترتیب امیرالمؤمنین، اساس این علوم و منشأ قوت بحث و اجتهاد در آن است. اگرچه دانشمندان در روایت بعضی از احکام یا تفسیر

بعضی از آیات، از دیگران استفاده کرده باشند (همان، ۴۵۰/۲). با این بیان منظور از مصدريت علی عليه السلام در علوم، این نیست که تمامی سخنان مطرح شده در این علوم سخن ایشان است اما شواهد تاریخی حکایت از این دارد که پایه‌گذار این علوم دانش علی عليه السلام است و کسانی که در این علوم مصدر و مبدع و استاد اول تلقی شده‌اند بر سر خوان علم از ایشان بهره مند بوده‌اند گرچه در مسیر علمی خود به علی عليه السلام وفادار نمانده باشند و خودشان نیز در این عرصه نظر و رأی ساخته و پرداخته باشند.

۲. امیرالمؤمنین عليه السلام مصدر بسط علوم نبوی

ابن ابی الحدید، در مقدمه شرح نهج البلاغه گفته است: "من نمی‌دانم دربارهٔ مردی که تمام فضایل انسانی به او منتهی می‌شود و همهٔ فرقه‌های اسلامی، خود را به او منسوب می‌دارند، چه بگویم؟ علی درآمد همهٔ فضایل و سرچشمه و مبتکر آنهاست. او نخستین کسی است که در خانهٔ فضایل را زده و از ناب‌ترینش بهره‌مند گشته و در این میدان گوی سبقت را از همه ربوده است. هرکس که پس از ایشان به مقامی رسیده از وی گرفته و از ایشان پیروی نموده و پا در جای پای ایشان نهاده است" (ابن ابی الحدید: ۱۴۰۴، ۱۷/۱)

شواهد فراوانی وجود دارد که نشان می‌دهد اهل علم، حضرت علی عليه السلام را در علم سرآمد و دیگران را محتاج و مدیون علمایشان می‌دانستند و وی را اعلم اصحاب به علوم نبوی می‌شناختند. مسروق بن اجدع (خلیفه بن خیاط: ۱۴۱۵، ۱۴؛ ابن سعد: ۱۴۱۰، ۶/۷۶)، از تابعان بود و بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، از یمن به مدینه آمد و سپس در شمار فقهای کوفه درآمد. شعبی می‌گوید: "فردی مشتاق تر به علم از او ندیدم" (عسقلانی: ۱۴۱۵، ۶/۲۳۰). وی از عمر، علی عليه السلام، عایشه، ابن مسعود و معاذ نقل روایت می‌کند. وی بیشتر شاگرد ابن مسعود بوده است و گفته شده در میان اصحاب ابن مسعود از همه اقدم و برتر بوده است (همان)؛ مثلاً ابن مدینی گوید: "در میان اصحاب ابن مسعود کسی را بر مسروق مقدم نمی‌دانم" (ثقفی: ۱۳۵۳، ۲/۹۰۹). مسروق، یکی از فقهای کوفه بود که در ابتدا نسبت به علی عليه السلام بغض داشت، سپس کارش به جایی رسید که در جنگ‌های علی عليه السلام با او همراهی می‌کرد و نمازی نمی‌خواند مگر علی عليه السلام را دعا می‌کرد (همان، ۵۵۸/۵). وی از عثمان حدیث نقل نکرده است. مسروق می‌گوید اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را مورد دقت قرار داده است و علم را در میان شش نفر یافته است: عمر، علی، عبد الله بن مسعود، ابو درداء، اُبی بن کعب و زید بن ثابت و هم او ادامه می‌دهد که در میان این شش نفر دقت کردم دیدم علم همه

به دو نفر باز می‌گردد و آن دو علی علیه السلام و ابن مسعود هستند (ابن عساکر: ۱۴۱۵، ۴۲ / ۴۰۹). در نقل دیگری از مسروق آمده است که علم به سه نفر منجر می‌شود عالمی در مدینه، عالمی در شام و عالمی در کوفه. عالم مدینه علی بن ابی طالب است، عالم کوفه ابن مسعود است و عالم شام ابودرداء و اگر اینها با هم ملاقات کنند عالم شام و کوفه از عالم مدینه پرسش می‌کنند ولی عالم مدینه از ایشان سؤالی ندارد (همان، ۴۲ / ۴۱۰). شام رانمی‌توان یکی از مراکز علمی سده اول به حساب آورد، اما در شام برخی افراد به عنوان عالم مطرح بوده‌اند که در مقابل علی علیه السلام موقعیتی نداشته‌اند. عالم شام ابودرداء است وی در دوران عثمان بر مسند قضاوت در شام گماشته شد و دو سال قبل از قتل عثمان فوت کرد (ابن اثیر: ۱۴۰۹، ۵ / ۹۸). شاید بهترین تعبیر و قضاوت در نسبت ابودرداء مقایسه‌ای باشد که او و ابن مسعود در مورد جایگاه علمی علی علیه السلام نموده‌اند. ابن مسعود می‌گوید: "علما سه نفر هستند. عالم حجاز و عراق و شام و تاکید می‌کند که عالم عراق که خودش باشد و عالم شام که ابودرداء باشد به عالم حجاز محتاج هستند ولی عالم حجاز از ایشان بی‌نیاز است" (طبری: ۱۴۲۴، ۳ / ۲۰۰). از ابودرداء نیز چنین تعبیری نقل شده که به همین نحو علما را سه نفر معرفی کرده و تاکید کرده عالمی که در شام است از آن که در کوفه است می‌پرسد و آن که در کوفه است از آن که در حجاز است پرسش می‌کند ولی آن که در حجاز است از کسی سؤال نمی‌کند، (خوارزمی: ۱۴۱۱، ۱۰۲؛ اربلی: ۱۳۸۱، ۱ / ۱۰۶ و ۱۳۲).

از طرف دیگر نسبت علمی ابن مسعود و علی علیه السلام را در بحث از کوفه روشن کردیم و دیدیم که وی خود را در مقابل علی ۷ هیچ نمی‌داند و خود را به ایشان محتاج می‌یابد و کسانی که هر دو را دیده‌اند نسبت علمی علی علیه السلام و ابن مسعود را نسبت اعرابی و مهاجر برتر می‌یابند. عامر نیز نقل می‌کند: "که علمای این امت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله شش نفر بودند: عمر، عبد الله و زید بن ثابت. در این سه نفر اگر عمر نظری داشت دو نفر دیگر تابع وی بودند. سه نفر دیگر نیز علی علیه السلام، ابی بن کعب و ابوموسی اشعری بودند که در میان ایشان اگر علی علیه السلام سخن می‌گفت دو نفر دیگر تابع او بودند (ابن سعد، همان، ۲ / ۳۵۱).

جاحظ، نقل می‌کند: "که امت بر این نکته اجتماع دارند که صحابه از ۴ نفر اخذ علم می‌کردند یعنی علی علیه السلام، عباس، ابن مسعود و زید بن ثابت، برخی عمر را نیز بر آن افزوده‌اند" (ابن شهر آشوب: ۱۳۷۹، ۲ / ۳۰). بر اساس این قول روشن است که همه به علم علی علیه السلام وابسته بوده‌اند؛ چرا که ابن عباس و ابن مسعود خود را شاگرد علی علیه السلام می‌دانند و عمر نیز در علم قابل قیاس با ایشان نیست و خودش نیز مکرر به این امر اعتراف نموده است (امینی: ۱۴۱۶، ۶ / ۱۲۰).

بعقوبی، فقهای دوران عمر را که دیگران از ایشان اخذ فقه می‌کردند به این ترتیب بیان می‌کند: علی بن ابی طالب، عبد الله بن مسعود، ابی بن کعب، معاذ بن جبل، زید بن ثابت. ابو موسی اشعری، ابو درداء، ابو سعید خدری و عبد الله بن عباس (بعقوبی: بی تا، ۱۶۱/۲) و در مورد فقهای دوران عثمان نیز عبد الله بن عمرو و سلمان بن ربیع را به این اسامی اضافه می‌کند (همان، ۱۷۷/۲). با پذیرش این وضعیت تاریخی باز هم مصدريت علی عليه السلام در علوم روشن می‌شود؛ چرا که در میان این جمع سلمان بن ربیع، روایات اندکی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است؛ چنان‌که ابو داود می‌گوید: "وی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند اما بسیار اندک" (عسقلانی، ۱۱۷/۳). ذهبی، صحابی بودن وی را مشکوک می‌داند (ذهبی: ۱۴۰۹، ۳۴۱/۳) و ابن سعد او را قلیل الحدیث می‌داند (ابن سعد، ۱۸۲/۶) و همین کفایت می‌کند که او را عالم ندانیم. درست است که وی از طرف عمر قبل از شریح به قضاوت گمارده شد (خزاعی: ۱۴۱۹، ۳۹۰) اما این نشانی از علم وی ندارد؛ چرا که در مدتی که وی در این مسند بوده کسی برای قضاوت به او مراجعه نکرده است (ابن سعد، ۱۸۲/۶). ابو وائل می‌گوید: "چهل روز نزد سلمان بن ربیع می‌رفتم و هیچ وقت نزاعی را برای وی نیاوردند" (عسقلانی، ۱۱۷/۳). شاید دلیل مطلب، شهرت وی به قلت علم باشد؛ البته خودش مدعی بوده به دلیل انصاف مردم نسبت به هم می‌باشد که کسی دعوا نزد او نمی‌آورده است (ابن جوزی: ۱۴۱۲، ۶/۵).

اما عبد الله بن عمر؛ کسی است که از بیعت با علی عليه السلام خودداری کرد و موقع مرگش از عدم شرکت در جنگ با معاویه همراه علی عليه السلام اظهار پشیمانی می‌کرد (امینی: بی تا، ۳۷۷/۲) و زمانی که حجاج، او را مجبور نمود با پایش بیعت کند وی را احمق بنی عدی، نامید (همان). شعبی، او را در حدیث خوب می‌داند اما معتقد است در فقه توانا نبوده است (ابن سعد، ۲۸۵/۲). وی در مقابل ابن عباس خودش را مطرح نمی‌کرد؛ چنان بود که در موردی کسی از ابن عمر پرسشی کرد، به او گفت: "از ابن عباس بپرس که او داناترین فرد به جای مانده از امت به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله است" (عسقلانی، ۱۲۷/۴). حتی در موردی ابن عمر در مورد آیه "کانتا رتقا" مورد پرسش قرار گرفت وی سائل را به سوی ابن عباس فرستاد و گفت که پاسخ را برای من نقل کن. پس از بازگشت وی از نزد ابن عباس، ابن عمر گفت ابن عباس از دانش صحیحی بهره‌مند شده است و من زمانی در مورد جرأت وی در تفسیر در اعجاب بودم تا این‌که دیدم وی از دانش ویژه‌ای در تفسیر بهره‌مند است (همان). همو در مورد علی عليه السلام گفته است: "علی عليه السلام در میان مردم از همه به آن چه بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده، آگاه‌تر است" (حسکانی: ۱۴۱۱، ۳۹/۱). بر این اساس روشن است که اگر موضع علمی برای عبدالله بن عمر قائل شویم باز هم بهره‌گیری او در علم از علی عليه السلام است.

۳. علم قرائت

به نظر می‌رسد قرائت یکی از دانش‌های مهم در دهه‌های اول تلقی می‌شده است. یعنی اولین بستر توسعه دانش در مناطق و بلاد، آموزش قرآن، بوده است و قرائت در این زمینه تقدم پیدا می‌کرده است. در مورد اختلاف قرائت و عوامل آن سخنان بسیاری وجود دارد که از حوصله این نوشته، بیرون است. اما نکته این جاست که روایت معتبر در مورد قرائت قرآن که امروزه مورد اعتماد سنی و شیعه باشد^۶ روایت حفص بن سلیمان- ابوعمرالاسدی الکوفی البزاز(۹۰-۱۸۰)-، از عاصم بن ابی نجود- ابوبکر بن بهدله الحنات مولی بنی اسد(۱۲۷)-، از عبد الرحمن سلمی از، امیر المؤمنین، از پیامبر ﷺ است (کلبی، ۵۵/۱). در این علم به بیان ابن ابی الحدید، همه قراء بزرگ خود را به علی علیه السلام منسوب می‌کنند؛ مانند ابی عمرو بن علاء، عاصم بن ابی نجود، شاگردان ابو عبد الرحمن السلمی و ابو عبد الرحمن. ابو عبد الرحمن گفته است: "که از علی علیه السلام آگاه‌تر بر قرائت ندیده‌ام (ذهبی: ۱۴۱۷، ۲۸) و همو می‌گوید: "در میان قریش کسی را دقیق‌تر از علی علیه السلام در قرائت ندیدم" (ابن عساکر، ۴۲/۴۰۱-۴۰۲).

خوب است، در این جا در به گزارشی که ابو جعفر اسکافی، در مورد مبارزه با قرائت علی علیه السلام داده، توجه کنیم. وی می‌گوید: "حجاج بن یوسف ثقفی، در طول بیست سال سلطه‌اش؛ مردم را بر قرائت عثمان مجبور نمود و قرائت ابن مسعود و ابی بن کعب را متروک ساخت. نتیجه این سیاست، این شد که در زمان مرگ وی اهل عراق قرائت عثمان را می‌شناختند و با قرائت دیگری آشنا نبودند؛ یعنی فرزندان و نسل‌ها به تدریج و تحت این برنامه‌ها سنتی را که می‌شناختند فراموش کردند. همه این برنامه‌ها به خاطر این بود که قرائت عثمان برای ملک ایشان خطری نداشت و فضایل علی علیه السلام و محاسنش در آن آشکار نمی‌شد. ابو جعفر می‌گوید: این فشارها در نهایت به خواست خدا نتیجه‌ای نداشت جز این‌که امر علی علیه السلام نورانیت بیشتری یابد و حب علی علیه السلام و مقام ایشان در میان مردم بالاتر رود" (ابن ابی الحدید، ۱۳/۲۲۳).

در مورد ابن مسعود پیشتر سخن گفته شد. اما در مورد ابی بن کعب؛ وی از اصحاب عقبه دوم است و مقارن با هجرت، ایمان آورده است. وی مورد توجه پیامبر ﷺ بود و در حفظ قرآن کوشا بود و از معدود کسانی بود که در جاهلیت نوشتن می‌دانست (ابن سعد، ۳/۳۷۸؛ خزاعی، ۱۲۰). ابو عمر، او را یکی از فقهای صحابه می‌داند و در میان اصحاب او را آشناترین فرد به قرائت، معرفی می‌کند (خزاعی، ۱۲۰). گفته شده وی در دوران عمر، درگذشته است^۷ و یک نقل این است که اوایل دوره عثمان، وفات یافته باشد^۸ و این‌که در دوره عثمان در گروه جمع آوری قرآن بوده

است قول ضعیفی است^۹. وی بعد از رحلت پیامبر ﷺ از حق علی رضی الله عنه دفاع می‌کرد و از شیعیان اصحاب بود (امین: ۱۴۰۳، ۲/ ۴۵۶) و به همراه تعدادی از صحابه در مسجد با ابوبکر به محاجه، پرداخت (برقی: ۱۳۴۲، ۶۴). ابن ابی کعب، برخورد خوبی با افراد نداشت و لذا برای یادگیری نزد وی نمی‌رفتند. چنان‌چه از زبّ بن حبیب نقل می‌کنند که می‌گفته است: ابی بن کعب تندخو بود. به او گفتم: ای ابو منذر با من نرم و ملایم باش تا بتوانم از فضل تو بهره‌مند شوم (ابن سعد، ۳/ ۳۸۰). و یا مسروق گفته است: مسأله‌ای را از ابی بن کعب پرسیدم. گفت: ای برادرزاده این مسأله اتفاق افتاده و در خارج وقوع یافته است؟ گفتم: نه. گفت: مهلت به ما بده هرگاه اتفاق افتاد رأی خود را درباره آن خواهیم گفت و در آن اجتهاد خواهیم کرد (همان). این‌ها نشان می‌دهد ابی بن کعب، نسبت به مراجعات روی خوش نشان نمی‌داده است و حتی تلقی برخی این شده بود که وی مردم را مهم نمی‌دانست و لذا از پاسخ‌گویی طفره می‌رفت مثلاً عتی بن ضمیره، نقل می‌کند: به ابی بن کعب گفتم: شما اصحاب پیامبر ﷺ چگونه‌اید ما از راه دور پیش شما می‌آییم و امیدواریم که اخباری به ما بیاموزید، اما همین که پیش شما می‌رسیم کار ما را مهم نمی‌گیرید. گویا ما در نظر شما خوار و بی‌مقداریم؟ گفتم: به خدا سوگند اگر تا روز جمعه زنده بمانم سخنانی خواهم گفت که اهمیت نمی‌دهم زنده بگذاریدم یا بکشیدم. چون روز جمعه فرا رسید به مدینه آمدم و دیدم مردم در کوچه‌ها ازدحام کرده‌اند. گفتم: برای این مردم چه پیش آمده است؟ یکی از ایشان گفت: تو از مردم این شهر نیستی؟ گفتم: نه. گفت: امروز سرور مسلمانان ابی بن کعب درگذشته است (همان). دقت در این خبر نشان می‌دهد عتی بن ضمیره، نسبت به اصحاب گله‌مند است که مطلب زیادی در اختیار افراد کم اطلاع قرار نمی‌دهند و البته احتمال جدی این است که فشارهای عمر، ایشان را در این وضعیت فروبرده است. البته در نقل دیگری از وی در مورد عثمان سؤال شده بود و او استنکاف کرده بود و به دلیل گله‌سائل از وی تصمیم، به بیان برخی مطالب در میان جمع گرفته بود و وعده روز جمعه که تجمع مردم است را داده بود که در روز پنج‌شنبه به صورت مشکوکی می‌میرد (حلبی: ۱۴۰۴، ۲۶۳). عمر وی را به هیچ مسندی نگماشت و او در مدینه بود و حتی یک بار ابی بن کعب به عمر بن خطاب گفت: چرا مرا به استانداری نمی‌گماری؟ گفت: خوش نمی‌دارم که دینت را آلوده کند (ابن سعد، ۳/ ۳۷۹). گزارش‌هایی در باب تخطئه‌های عمر نسبت به ابی بن کعب موجود است (کنتوری: ۱۴۰۴، ۱۵/ ۵۱۸؛ ۲۲/ ۷۴۴؛ ۲۲/ ۷۹۰). مجموع این موارد نشان می‌دهد، به‌طور کلی ابی بن کعب موقعیت علمی زیادی نداشته است و نتوانسته در انتقال علوم نبوی در همان حدی که علم داشته، موفق باشد. به نظر می‌رسد ابی خود را در مقابل

علی علیه السلام نمی دید و راه او در مسیر علی علیه السلام و تأیید ایشان بود. از وی روایاتی در فضایل علی علیه السلام نقل شده است.

۴. علم تفسیر

در علم تفسیر، غیر از علی علیه السلام ارجاعات عمدتاً به ابن عباس است و درباره جایگاه اونسبت به علی علیه السلام در تفسیر پیشتر گفتیم و دیدیم وی خودش را مانند قطره‌ای از باران در مقابل دریای علم علی علیه السلام می دانسته (موصلی: ۱۴۲۴، ۲۵۰). ابن عباس، در گزارشی از نشست علمی اش با علی علیه السلام می گوید که او به تفسیر سوره حمد برای ابن عباس پرداخته و ابن عباس دانش خودش را در مقابل وی مانند برکه در مقابل دریای عمیق یافته است (ابن اثیر: ۱/۳۶۷، ۲۱۲). بدرالدین زرکشی، می گوید: در رأس مفسران قرآن علی علیه السلام است و بعد از او ابن عباس است که یکه تاز این فن است و آن چه از ابن عباس مانده بیش از آن است که از علی علیه السلام مانده است الا این که ابن عباس از علی علیه السلام اخذ کرده است (زرکشی: ۱۳۷۶، ۲/۱۵۷). خود امیر المؤمنین، در مواردی به علم خود در حوزه تفسیر اشاره کرده اند نظیر این که فرموده اند: هیچ آیه‌ای نیست مگر اینکه من می دانم در چه موردی و چه زمانی نازل شده است. (ابن سعد، ۲/۳۳۸؛ ابن عساکر، ۴۲/۳۹۷؛ بلذری: ۱۴۱۷، ۲/۹؛ ذهبی، ۳/۶۳۷) و یا فرموده اند: که از من در مورد کتاب خدا بپرسید که هیچ آیه‌ای نیست مگر این که می دانم که در شب نازل شده یا در روز و در دشت نازل شده یا در کوه (ابن سعد، ۲/۳۳۸؛ ابن عساکر، ۴۲/۳۹۷؛ بلذری، ۲/۹۹).

ابن مسعود نیز در مورد علم علی علیه السلام در مورد تفسیر می گوید: قرآن بر هفت حرف نازل شده است و هر حرف آن دارای ظاهر و باطنی است و علی علیه السلام بن ابیطالب علم ظاهر و باطن همه حرف ها را واجد است.

۵. علم فقه

مرحوم صدر، در تأسیس الشیعه، اولین واضع علم فقه را علی بن ابی رافع، معرفی می کند که از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام بوده و کتابی در ابواب فقه جمع آوری کرده است (صدر: ۱۳۹۱، ۲۹۸). البته در مورد نفوذ وی در دانش فقه، صدر اول مطلبی نقل نکرده است لذا ما ریشه های دانش فقه را در جهان تسنن دنبال می کنیم. حوزه دانش فقه سنی مرهون چند نفر از ائمه فقهی می باشد. احمد حنبل شاگرد شافعی - ابو عبدالله محمد بن ادریس شافعی - است، شافعی شاگرد، مالک



و ابوحنیفه - ابوحنیفه نعمان بن ثابت بن زوطی (۸۰-۱۵۰) - و او شاگرد جعفر بن محمد علی رضی الله عنه است. روشن است که جعفر بن محمد نیز علومش را از طریق آبائش، از علی رضی الله عنه و پیامبر صلی الله علیه و آله دارد. اما مالک بن انس، از ربیع و او از عکرمه و وی نیز از ابن عباس اخذ فقه کرده و درس گرفته‌اند و ابن عباس نیز در همه زمینه‌های علمی مدیون علی رضی الله عنه است.

در مورد عمر نیز که به عنوان یکی از فقیهان صحابه مطرح است در جای خود روشن است که در قضاء که اساس آن فقه است وابستگی جدی به علی رضی الله عنه داشته است و به گونه‌ای معضلات را از طریق علی رضی الله عنه حل می‌کرده است. ابن عساکر، به اسناد متعدد این قول را از عمر نقل کرده که وی مکرر می‌گفت: علی رضی الله عنه از همه ما به قضاوت آگاه‌تر است (ابن عساکر، ۴۲/۴۰۲). و یا می‌گفت: به خدا پناه می‌برم از مشکلی که علی رضی الله عنه در کنار آن نباشد (همان، ۴۲/۴۰۵) و به خود حضرت اظهار می‌کرد که به خدا پناه می‌برم که در میان قومی باشم که تودر آن نباشی (همان، ۴۲/۴۰۶).

علی بن عبد الله مدینی می‌گوید: بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله فقط سه نفر از اصحاب بودند که در فقه مرجع بودند، ابن مسعود، زید بن ثابت و ابن عباس که هر کدام اصحاب و شاگردانی داشتند که به آن‌ها رجوع می‌کردند (بغدادی: ۱۴۰۳، ۲/۲۹۰). ما در مورد ابن مسعود و ابن عباس و نسبت علمی آن‌ها با علی رضی الله عنه سخن گفتیم. یعنی وقتی سخن از سنت نبوی بود این‌ها در مقابل علی رضی الله عنه اظهار نظری نداشتند. البته در جایی که کسی بخواهد رأی و نظر خودش را بدهد دیگر استاد و فرد اعلم اهمیتی ندارد؛ چنانچه زید بن ثابت به ابن عباس در مقابل سؤال وی از یک آیه می‌گوید: من برای خودم رأی دارم و تو هم برای خودت. گروهی نزد زید آمدند تا درباره مسائلی از وی سؤال کنند. هرچه زید می‌گفت، می‌نوشتند. چون جریان را به او گفتند، گفت: شاید تمام آن‌چه به شما گفته‌ام، اشتباه باشد. آن‌چه گفتم، اجتهاد خودم بود (عاملی: ۱۳۸۴، ۲/۲۱۵). به هر حال وی فردی در رأی و نظری پروا و در مخالفت با سنت نبوی که علی رضی الله عنه داعیه دار آن بود بسیار مجد بود (همان، ۲/۲۱۳).^{۱۰}

حوزه دانش فقه سنی در قرن دوم، مرهون چند نفر از ائمه فقهی است. احمد حنبل شاگرد شافعی - ابو عبدالله محمد بن ادریس شافعی - است، شافعی شاگرد مالک، وی شاگرد ابوحنیفه و او شاگرد امام جعفر بن محمد علی رضی الله عنه است. روشن است که جعفر بن محمد رضی الله عنه نیز علومش را از طریق آبائش و از علی رضی الله عنه و از این طریق از پیامبر صلی الله علیه و آله دارد. اما مالک بن انس، از ربیع و او از عکرمه و وی نیز از ابن عباس اخذ فقه کرده و درس گرفته‌اند و پیشتر دیدیم ابن عباس نیز در همه زمینه‌های علمی مدیون علی رضی الله عنه است. البته مالک در رأی و نظر، میراث دار زید بن ثابت

بود (بغدادی، ۲/۲۹۰) ولی علمش به سنت نبوی را به ابن عباس مدیون بود. ابن شهر آشوب می‌گوید: که فقهای شهرها دانش خود را وام‌دار علی علیه السلام بودند. فقهای اهل کوفه مثل سفیان ثوری، حسن بن صالح، شریک بن عبد الله و ابن ابی لیلی معمولاً در قیاسات خود علی علیه السلام را معیار قرار می‌دادند و ابواب را با قیاس به قول ایشان بسط می‌دادند. فقهای اهل بصره مانند: حسن و ابن سیرین نیز دانش خود را از شاگردان علی علیه السلام اخذ می‌کردند و ابن سیرین می‌گفت: دانشش را از کوفیین و از عبیده سمعانی گرفته که اونیز از شاگردان خاص علی علیه السلام بوده است. اهل مکه نیز از ابن عباس که او نیز از علی علیه السلام گرفته بوده است (ابن شهر آشوب: ۲/۴۴).

۶. قضاوت صحیح

بنا بر گزارش ابن حنبل یک بار یکی از قضاوت‌های علی علیه السلام برای پیامبر صلی الله علیه و آله بیان شد. ایشان فرمودند: خدا را شکر که حکمت در میان ما اهل بیت قرار داده شده است (شیبانی: ۲/۳۰۳، ۱۴۴/۶۵۴). در حضور ربیع بن خثیمه در مورد علی علیه السلام صحبت شد. وی گفت: من مانند علی علیه السلام کسی را ندیده‌ام که تا این حد دشمنانش در مورد او بغض داشته باشند و دوست‌دارانش نیز تا این حد محبت نسبت به او داشته باشند و بعد گفت که ندیدم که کسی حکم و قضاوت علی علیه السلام را بتواند رد کند و سپس ربیع آیه "وَمَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا" را در مورد علی علیه السلام خواند. (همان، ۲/۵۷۶) ابن عباس می‌گوید: در جمل علی علیه السلام مرا به سوی طلحه و زبیر فرستاد، به آنها پیام داده بود که تا به حال دیده‌اید در حکمی ستم کنم؟ زبیر گفته بود: که خیر (همان، ۱/۵۹۶). یک بار فردی را نزد ابوبکر آوردند که شراب خورده بود و مدعی بود از حرام بودن آن مطلع نبوده است. ابوبکر ندانست با وی چه کند. فردی به وی گفت: نزد علی علیه السلام بفرست تا حکم را بگوید. وی نیز چنین کرد. این قضیه حاکی از این است که علی علیه السلام در علم قضاوت نزد همه و حتی خلیفه، فردی متفاوت و مرجع تلقی می‌شده است (مفید: ۱/۱۴۱۳، ۱۹۹). عمر در مورد زنی که زنا داده بود دستور به رجم داد. هنگامی که او را برای رجم می‌بردند با علی علیه السلام برخوردند و مسأله را جویا شد و زن را از دست آنها خلاص کرد و ایشان را برگرداند. به عمر گزارش دادند که علی علیه السلام چنین کرده است. عمر گفت اگر علی علیه السلام این حکم را اجرا کرده حتماً مطلبی را می‌داند که این کار را کرده است. نظر عمر نشانه‌ای است از مستوا و شهرت علی علیه السلام در علم قضاوت است که خلیفه هم در مقابل علی علیه السلام خود را محکوم می‌داند و صلاح نمی‌داند با حکم علی علیه السلام مخالفت کند (شیبانی، ۲/۶۷۵). شریح قاضی، در مقام قضاوت در موضوعات پیچیده اگر حکمی از علی علیه السلام سراغ داشت به آن

ارجاع و استناد می‌داد و اگر هم مسأله خیلی مشکل می‌شد می‌گفت باید به علی علیه السلام مراجعه کنم و به ایشان رجوع می‌کرد (مفید، ۱/۲۱۳).

گاه مردم در مراجعه به علی علیه السلام برای قضاوت به او می‌گفتند: براساس آن چه خدا علمش را به تو داده حکم کن (همان، ۱/۲۲۰).

ابن عباس می‌گفت: اگر فرد مورد اعتمادی از علی علیه السلام فتوایی را نقل می‌کرد ما از آن تجاوز نمی‌کردیم (ذهبی، ۳/۶۳۸) و هم او از قول عمر نقل می‌کند که وی می‌گفته علی علیه السلام از همه ما بر قضاوت تواناتر است (همان).

۷. علم ناسخ و منسوخ

یکی از مسائل علمی مهم این بود که میان روایات نقل شده از پیامبر خدا اختلاف بود. این اختلاف‌ها ریشه‌های متنوعی داشت مانند:

۱. وجود تحریف و دروغ بستن بر پیامبر صلی الله علیه و آله

۲. وجود ناسخ و منسوخ در روایات نبوی

۳. وجود جهات مختلف و مواضع متفاوت کلام

مسأله این بود که تمیز این موارد از یک‌دیگر بسیار مشکل بود و کسی لازم بود که به صورت جامع بر سنت نبوی آگاه باشد تا بتواند این موارد را تشخیص دهد. ابن خلدون می‌گوید: شناخت ناسخ و منسوخ در روایات نبوی از اهم علوم حدیث و از مشکل‌ترین بخش‌های آن است (ابن خلدون، ۱/۱۳۷۵، ۵۵۶). ابن عمر از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمودند: "احادیث من مثل آیات قرآن نسخ می‌شود (بغدادی، ۱۴۰۸، ۳۵)" چنان‌چه مسلم از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که قبلاً شما را از زیارت قبور نهی کرده بودم و بعد از این زیارت کنید (مسلم، ۱۴۰۷، ۲/۶۷۲). در این مورد خود ایشان پدیده نسخ را آشکار کرده‌اند. زهری می‌گوید: عقیده اصحاب بر این بود که میان دو امر پیامبر صلی الله علیه و آله دومی ناسخ اولی است (بغدادی (ابن شاهین)، ۳۶). زهری هم چنین گفته است که فقیهان از باز شناختن ناسخ حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله از منسوخ آن عاجز و ناتوانند (بغدادی (ابن شاهین)، ۳۶؛ ابن صلاح، ۲۷۶، ۱۴۰۶؛ ابن خلدون، ۱/۵۵۶). باید توجه داشت که زهری منشأ حدیث حجاز در زمان خودش بوده و گفته شده است که علم صحابه در وی جمع شده بود. در میان صحابه احادیث متعارضی از پیامبر صلی الله علیه و آله در دسترس بود که شناخت راه صحیح آن امری بسیار مشکل می‌نمود. ابی عبد الرحمن، نقل کرده که علی علیه السلام با یکی از قصه‌گویان در مسجد برخورد

کردو از وی پرسید آیا تو ناسخ و منسوخ را می‌شناسی و آن‌گاه که وی پاسخ منفی داده حضرت به او فرموده بودند که هم خودت هلاک شده‌ای و هم دیگران را به هلاکت انداخته‌ای (حازمی: ۱۳۵۹، ۴) و ابوالبختری می‌گوید: علی بن ابیطالب وارد مسجد شد مردی را دید که برای مردم ذکر (قصه) می‌گفت. حضرت به او فرمودند: که ناسخ و منسوخ را می‌شناسی گفت: نه. حضرت فرمودند: از مسجد ما بیرون برو و برای مردم ذکر (قصه) نگو (عاملی: ۱۴۲۶، ۱/ ۱۹۰). ابو یحیی معرقب گزارش کرده که در مسجد کوفه قصه می‌گفته که علی علیه السلام با وی همین برخورد را کرده بودند، وی می‌گوید: که بعد از آن دیگر قصه نگفتم (حازمی، ۴). ضحاک بن مزاحم نیز شبیه همین رفتار را از ابن عباس با یک قصه‌گو، نقل کرده است (همان).

منصور بن حازم، از امام صادق علیه السلام می‌پرسد آیا اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بر ایشان دروغ می‌بستند یا راست می‌گفتند؟ و حضرت می‌فرماید: راست می‌گفتند. وی سپس در مورد علت وجود اختلاف میان اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله می‌پرسد و حضرت به او پاسخ دادند که فردی از اصحاب پرسشی از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌پرسید و جوابی می‌گرفت و فرد دیگری در موقعیت زمانی دیگری همان را می‌پرسید و جواب دیگری دریافت می‌کرد و ریشه موضوع این بود که احادیث نسخ می‌شد (کلینی: ۱۳۶۹، ۱/ ۶۵). البته در این بحث صحابه مؤمن و صادق، مورد گفت‌وگو هستند و نه هر صحابی و هر چه از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده باشد. شاهد آن پرسش مشابهی است که محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام پرسید که گاهی کسانی از پیامبر صلی الله علیه و آله مطالبی را نقل می‌کنند که ایشان متهم به کذب نیستند ولی از شما خلاف آن را می‌شنویم، حضرت به او متذکر می‌شوند که احادیث نیز مانند آیات گاهی نسخ می‌شوند (کلینی، ۱/ ۶۴) و روشن است تنها کسانی که از نسخ روایات مطلع بودند، اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله بودند. به عنوان نمونه در نامه امام رضا علیه السلام در پاسخ به مأمون حضرت می‌فرماید: امیرالمؤمنین با قوم در مسح برکفش مخالفت کردند و وقتی عمر به ایشان گفت که من خودم دیده‌ام پیامبر صلی الله علیه و آله برکفش مسح کرده‌اند حضرت به او گوشزد کردند که آیا بعد از نزول مائده که آخرین سوره بوده هم دیده است؟ وی شاهی در این باب نداشت و حضرت فرمودند: من شاهد این بودم که پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از نزول سوره مائده دیگر برکفش مسح نفرمودند (حرانی: ۴۱۷، ۱۳۶۳). امام باقر علیه السلام نیز در مورد دلیل اختلاف اصحاب در مورد مسح برکفش می‌فرمودند: گاه فرد دستوری را از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌شنید ولی از ناسخ آن مطلع نمی‌شد و لذا هنگام مواجهه با مخالف آن چه قبول داشت ترک عادت برای وی سنگین می‌شد (برقی، ۲/ ۲۹۹). این قضیه به خوبی نشان می‌دهد تا چه مقدار آگاهی از تمام جزئیات رفتار و علوم نبوی

برای تبیین دین بعد از ایشان امری ضروری بوده است و تنها کسی که می توانست علم به این امر را ادعا کند علی علیه السلام بود. حتی گزارشاتی نشان می دهد که این مشکل در زمان خود پیامبر صلی الله علیه و آله نیز وجود داشته است؛ یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله دستوری می دادند و اصحاب به آن عمل می کردند و عادت می کردند و در پس آن دستوری جدیدی می آمد و اصحاب از این تحول نگران می شدند و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در این باب می فرمودند: من تابع وحی هستم (همان).

۸. علم نحو

مرحوم صدر، در کتاب تأسیس الشیعه، به ابوالاسود دؤلی به عنوان واضع علم نحو، پرداخته است (صدر، ۴۰-۴۲). ایشان نشان داده علاوه بر این که وی شیعه بوده است دانش نحو را هم از علی علیه السلام اخذ کرده است (همان، ۴۲-۵۷). شاید به دلیل عدم ارتباط مستقیم موضوع علم نحو با اسلام، نتوان این علم را از علوم اسلامی متقدم دانست ولی قطعاً یکی از مهم ترین دانش های مرتبط با دین و جامعه اسلامی شمرده می شود.

نتیجه گیری

در این مقاله در صدد بودیم علوم دینی که در جامعه اسلامی در سده اول منتشر شد را ریشه یابی کنیم. شواهد نشان می دهد که سهم امیرالمؤمنین در این علوم عمده است. البته شیعیان در علوم مختلف نقش های پیشتازی داشته اند که مرحوم صدر این علوم را چنین بر می شمرد: نحو، صرف، زبان عربی، معانی، عروض، فنون شعر، تاریخ اسلام، حدیث، درایه، اصول، فقه، علوم قرآن، کلام و اخلاق (همان). وی در کتابش در صدد است تا نشان دهد شیعیان پیشتازی در ابواب علوم مختلف داشته اند گرچه برخی از این علوم مربوط به سده اول نیستند و ما در این مقاله در صدد بودیم که به طور خاص و در امتداد زحمت فوق العاده مرحوم صدر علوم اسلامی رایج در سده اول را مورد نظر قرار دهیم و نشان دهیم که این علوم از سرچشمه های علوم علوی، تغذیه شده است و به تدریج منتشر و متنوع گشته است و شخصیت های اصلی علوم متقدم، مثل: علم قرائت، تفسیر، فقه، قضاوت، ناسخ و منسوخ از نظر علمی از سرچشمه علوم علوی بهره برده اند و شاگردانی را تربیت کرده و به تدریج این علوم را فربه و منتشر کرده اند.

پی‌نوشت‌ها

۱- این کتاب تحت عنوان تأسیس الشیعه الکرام لعلوم الاسلام نوشته شد و خلاصه آن نیز تحت عنوان الشیعه و فنون الاسلام توسط مؤلف محترم تدوین گشت. این اثر را شاهزاده قاجاری خسروی ترجمه نموده است و محدث کرمانشاهی مستدرکی مفصل بر آن نوشته است. این کتاب توسط دکتر علی مشتاق عسکری محلاتی ترجمه و تحت عنوان شیعه، بنیانگزاران فرهنگ اسلام توسط دارالکتب الاسلامیه منتشر شد و هم‌چنین دکتر امیر هوشنگ دانایی تلخیص و ترجمه آن را تحت عنوان شیعه و پایه‌گذاری علوم اسلامی در سال ۸۸ منتشر نمود و تعلیقات ارزشمندی نیز بر این کتاب توسط استاد سید عبدالستار حسنی نگاشته شد که تحت عنوان توطید التأسیس، تعلیقات علی کتاب تأسیس الشیعه الکرام توسط مؤسسه کتاب شیعه در سال ۹۳ منتشر شد و هم‌چنین مؤسسه کتاب شیعه نسخه تحقیق شده این کتاب را به همت محمد جواد محمودی اخیراً منتشر نموده است.

۲- جرجی زیدان (۱۲۷۸ ق در بیروت، ۱۳۳۲ قاهره) نویسنده و روزنامه‌نگار مسیحی و لبنانی است که جمله‌ای از وی در مورد علی علیه السلام مشهور است: «اگر بگویم مسیح از علی علیه السلام بالاتر است عقلم اجازه نمی‌دهد، و اگر بگویم علی علیه السلام از مسیح بالاتر است دینم اجازه نمی‌دهد». وی در ایران بیشتر به کتاب تاریخ تمدن اسلامی شناخته می‌شود.

۳- علی محمد حق شناس در مقام معرفی الذریعه چنین می‌نویسد: چون جرجی زیدان کتاب تاریخ آداب اللغة العربیة را منتشر کرد و در آن بذر تعصب ملی را پاشید و تشیع را مذهبی گمنام و کم اثر قلمداد کرد و با دیده حقارت، ادبیات شیعه را تضعیف کرد و نسبت‌های ناروایی بدان داد، از این روی چند تن از علمای مبرز شیعه درصدد پاسخ علمی به ادعاهای او برآمدند و پس از مذاکراتی که انجام شد، سه تن از ایشان تعهد کردند که هر یک کاری را به ترتیب زیر انجام دهد: (۱) سید حسن صدر تعهد نمود که کتابی در پایه‌گذاری علوم اسلامی که برای اولین بار به وسیله شیعیان رواج یافته، بنویسد.

(۲) شیخ محمد حسین کاشف الغطاء تعهد نمود که نقایص و غلط‌های کار جرجی زیدان را نشان دهد.

(۳) شیخ آقا بزرگ تهرانی تعهد نمود که تاریخ ادبیات شیعه را گردآوری کند.

نتیجه کار نخستین ایشان کتاب تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام در سه جلد که خلاصه آن به نام الشیعه و فنون الاسلام در یک جلد در سال ۱۳۳۱ ه. ق. چاپ شد. نتیجه کار کاشف الغطاء به

صورت دو کتاب المراجعات الریحانیة و النقود و الردود منتشر گردیده که در بخش دوم آن به اشتباهات جرجی زیدان پرداخته است. ثمره کار آقا بزرگ گرچه دیرتر از دیگر همکارانش به نتیجه رسید، ولیکن نتیجه‌ای که به دست داد قابل قیاس و برابری با نتایج کار آن دو بزرگوار نبود. او کتاب الذریعة الی تصانیف الشیعة را به وجود آورد که مجلدات آن به صورت خطی در ۶ جلد و به صورت چاپی در ۲۹ جلد منتشر گردیده است. (نک: " الذریعة و طبقات دایرة المعارف‌های بزرگ شیعه"، منتشر شده در فصلنامه کتاب، دوره نهم، شماره ۳-۴، پاییز-زمستان ۱۳۷۷)

۴- رک: شرح نهج البلاغة، مقدمه ابن ابی الحدید و المناقب، ابن شهر آشوب، ج ۱، فصل فی المسابقة بالعلم و نهج الایمان، ابن چبر، انتساب ارباب العلوم الی علی علیه السلام، اسرار الامامة طبرسی، فی انتهاء علوم الناس الی علی علیه السلام.

۵- عبد الله بن عمر بن خطاب، متولد سال دهم قبل از هجرت و در گذشته سال ۷۳ هجری. وی آخرین صحابی است که در مکه بوده و همان جا در گذشته است، ۲۶۳۰ حدیث از او در کتب حدیث نقل شده است. رک: (زرکلی: ۲۰۰۲، ۴ / ۲۴۶)

۶- علامه محمد بن طاهر عاشور در مقدمه تفسیرش التحریر و التنویر در مورد قرائات رایج در بلاد امروز می‌گوید قرائت حفص از عاصم در تمام شرق اسلامی رایج است مانند عراق و شام و مصر و جزیره العرب و هند و پاکستان و ترکیه و افغانستان. (به نقل از کلبی: بی تا، ۵۵/۱)

۷- ابن اثیر در اسد الغابه (۵۰/۱) سال مرگ ابی بن کعب را بررسی کرده و می‌گوید عقیده بیشتر مورخان بر این است که در حکومت عمر در گذشته است. زرکلی هم در الاعلام (۷۸/۱)، مرگ او را در سال بیست و یکم می‌داند

۸- از آنجاکه به نقلی وی در زمان عثمان تصمیم به افشاگری گرفت و بلافاصله به صورت مشکوکی فوت کرد ممکن است نسبت مرگ وی به دروان عمر برای انکار اصل این فضاویه باشد. نمونه اختلاف در مرگ وی (خزاعی، ۱۲۰؛ ابن حجر العسقلانی، ۱۸۲/۱)

۹- برای اطلاع از تناقض روایات جمع قرآن در دوره عثمان رک: (خویی: ۱۴۱۰، ۲۵۸-۲۷۸).
 ۱۰- زید عثمانی و منحرف از امیر المؤمنین علی علیه السلام بود. او در سقیفه بنی ساعده تلاش می‌کرد که خلافت را از انصار به نفع مهاجرین برگرداند. ابو بکر هم به خاطر همین موضع، وی را مدح و ستایش کرد. زید از جمله کسانی است که با علی علیه السلام به خلافت بیعت نکردند. او یکی از همراهان عمر برای آوردن علی علیه السلام برای بیعت با ابو بکر بود. زید عثمانی بود و در هیچ یک از جنگ‌های علی علیه السلام شرکت نداشت. امیر المؤمنین علیه السلام از کسانی که با وی در جنگ‌ها حضور نداشتند، عطاء

را قطع و با آنان همچون اعراب مسلمان برخورد کرد. زید مردم را به ناسزاگویی از علی عَلَيْهِ السَّلَامُ تشویق می‌کرد. چهار نفر عثمان را در مقابل انقلابیون یاری کردند، یکی از آنان زید بود. زید بن ثابت به حکم عثمان منصب قضاوت داشت و عامل بیت المال و دیوان وی بود. هرگاه خلیفه از مدینه بیرون می‌رفت، او را جانشین خود می‌کرد. زید چنان از عثمان دفاع کرد که به خاطر گفته وی عده‌ای از انصار برگشتند.

فهرست مراجع

۱. ابن ابی الحدید، عبد الحمید؛ ۱۴۰۴، شرح نهج البلاغة، قم: مكتبة المرعشي.
۲. ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد؛ ۱۳۶۷، النهاية فی غریب الحدیث والأثر، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
۳. ابن اثیر، عز الدین أبو الحسن علی بن ابی الکریم؛ ۱۴۰۹، أسد الغابة فی معرفة الصحابة. بیروت: دار الفکر.
۴. ابن الجوزی، أبو الفرج؛ ۱۴۱۲، المنتظم فی تاریخ الأمم والملوک، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۵. ابن خلدون، عبد الرحمن؛ ۱۳۷۵، مقدمه ابن خلدون، مترجم: محمد پروین گنابادی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۶. ابن سعد، محمد؛ ۱۴۱۰، الطبقات الکبری، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۷. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی؛ ۱۳۷۹، مناقب آل ابیطالب علی علیه السلام، قم: علامه.
۸. ابن صلاح، عثمان بن عبد الرحمن؛ ۱۴۰۶، مقدمة ابن صلاح. سوريا: دار الفکر.
۹. ابن عبد البر، أبی عمر یوسف؛ ۱۴۱۲، الاستیعاب، بیروت: دار الجیل.
۱۰. ابن عساکر، أبی القاسم علی بن الحسن؛ ۱۴۱۵، تاریخ مدینة دمشق، محقق: علی شیری. بیروت: دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع.
۱۱. إربلی، أبی الحسن علی بن عیسی بن أبی الفتح؛ ۱۳۸۱، كشف الغمة فی معرفة الأئمة، تبریز: مكتبة بنی هاشمی.
۱۲. اسکافی، ابو جعفر؛ ۱۴۰۲، المعیار والموازنة، محقق: محمد باقر محمودی.
۱۳. امین عاملی، سید محسن؛ ۱۴۰۳، اعیان الشیعة، بیروت: دار التعارف.
۱۴. امینی، عبد الحسین؛ ۱۴۱۶، الغدير فی الكتاب و السنة و الادب، قم: مرکز الغدير للدراسات الاسلامیة.
۱۵. امینی، محمد هادی؛ بی تا، اصحاب امیر المومنین علیهم السلام و الرواه عنه، بیروت-لبنان: دارالکتاب الاسلامیة.
۱۶. برقی، احمد بن محمد؛ ۱۳۴۲، رجال البرقی، تهران: دانشگاه تهران.
۱۷. بغدادی (ابن شاهین)، ابو حفص؛ ۱۴۰۸، ناسخ الحدیث و منسوخه، الزرقاء: مكتبة المنار.
۱۸. بلاذری، احمد بن یحیی؛ ۱۴۱۷، انساب الاشراف، بیروت: دار الفکر.



١٩. ثقفى كوفى، ابواسحاق ابراهيم بن محمد؛ ١٣٥٣. *الغارات*، محقق: محدث ارموى، تهران: انجمن آثار ملي.
٢٠. حازمى، محمد بن موسى؛ ١٣٥٩، *الاعتبار فى النسخ والمنسوخ من الآثار*، حيدرآباد دكن: دائرة المعارف العثمانية.
٢١. حرانى (ابن شعبه)، حسن بن على؛ ١٣٦٣، *تحف العقول عن آل الرسول ﷺ*، محقق: على اكبر غفارى، قم: جامعه مدرسين.
٢٢. حسكانى، ابو القاسم عبيد الله بن عبد الله؛ ١٤١١، *شواهد التنزيل لقواعد التفضيل*، تهران: مؤسسه طبع و نشر.
٢٣. حلبى، ابو الصلاح؛ ١٤٠٤، *تقريب المعارف*، محقق: فارس الحسون. قم: الهادى.
٢٤. خزاعى، على بن محمد؛ ١٤١٩، *تخريج الدلالات السمعية*، بيروت: دار الغرب الإسلامى.
٢٥. خطيب بغدادى، أبو بكر أحمد بن على بن ثابت بن أحمد بن مهدى؛ ١٤٠٣، *الجامع لاختلاق الراوى وأدب السامع*، محقق: محمود الطحان، رياض: مكتبة المعارف.
٢٦. خليفة بن خياط، أبو عمرو؛ ١٤١٥، *تاريخ خليفة بن خياط*، محقق: نجيب فواز، بيروت: دار الكتب العلمية.
٢٧. خوارزمى، موفق بن احمد؛ ١٤١١، *المناقب*، قم: جامعه مدرسين.
٢٨. خويى، ابو القاسم؛ ١٤١٠، *معجم رجال الحديث وتفصيل طبقات الرواة*، قم: مركز نشر آثار شيعه.
٢٩. ذهبى، شمس الدين؛ ١٤١٧، *معرفة القراء الكبار على الطبقات والأعصار*، بي نا: دار الكتب العلمية.
٣٠. _____؛ ١٤٠٩، *تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام*، بيروت: دار الكتاب العربى.
٣١. زركشى، ابو عبد الله؛ ١٣٧٦ ق. *البرهان فى علوم القرآن*. [تدوين] محمد أبو الفضل إبراهيم، بيروت: دار إحياء الكتب العربية عيسى البابى الحلبي وشركائه.
٣٢. زركلى، خير الدين؛ ٢٠٠٢ م. *الأعلام*. بيروت: دار العلم للملايين.
٣٣. شوشترى، نور الله؛ ١٤٠٩ ق. *احقاق الحق وازهاق الباطل*. قم: مكتبه آيت الله المرعشى.
٣٤. شيبانى، أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن أسد؛ ١٤٠٣، *فضائل الصحابة*، محقق: وصى الله محمد عباس، بيروت: مؤسسة الرسالة.
٣٥. طبرى، محب الدين؛ ١٤٢٤، *الرياض النضرة فى مناقب العشرة*، بيروت: دار الكتب العلمية.
٣٦. عاملى، سيد جعفر مرتضى؛ ١٣٨٤، *سيرت جاودانه*، مترجم: محمد سپهرى، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامى.

٣٧. _____، ١٤٢٦، *الصحيح من السيرة النبي الاعظم*، قم: موسسه علمي و فرهنگي دارالحديث.

٣٨. عسقلاني، شهاب الدين ابن حجر؛ ١٤١٥، *الإصابة في تمييز الصحابة*، بيروت: دار الكتب العلمية.

٣٩. غرناطي؛ بي تا، *التسهيل لعلوم التنزيل*، محقق: عبدالله خالدي، بيروت: شركة دار الأرقم بن أبي الأرقم.

٤٠. كليني، محمد بن يعقوب؛ ١٣٦٩، *اصول الكافي*، مترجم و شارح: هاشم رسولي و جواد مصطفوي، تهران: كتابفروشي علميه الاسلاميه.

٤١. كنتوري، ميرحامد حسين؛ ١٤٠٤، *عبارات الانوار في الامامة الاثمه الاطهار*، محقق: غلامرضا بروجردي، قم و اصفهان: كتابخانه اميرالمومنين علي عليه السلام و مدرسه امام مهدي عليه السلام و نفائس المخطوطات اصفهان.

٤٢. مسلم؛ ١٤٠٧، *صحيح مسلم*، محقق: احمد عمر و لاشين موسى شاهين، بيروت-لبنان: موسسه عزالدين.

٤٣. مظفر نجفي، محمد حسن؛ ١٤٢٢، *دلائل الصدق لنهج الحق*، قم: آل البيت.

٤٤. مفيد، ابي عبد الله محمد بن محمد بن النعمان العكبري؛ ١٤١٣، *الارشاد في معرفة حجج الله على العباد*، قم: كنگره شيخ مفيد.

٤٥. موصلی، عمر بن شجاع بن محمد؛ ١٤٢٤، *مناقب آل محمد المسمى بالنعيم المقيم لعتره النبء العظيم*، بيروت: موسسه الاعلمي للمطبوعات.

٤٦. يعقوبي، احمد بن أبي يعقوب بن جعفر بن وهب؛ بي تا، *تاريخ يعقوبي*، بيروت: دار صادر.

